

جشن مهرگان

دوم میزبان "مهرماه"

سالگرد نخستین جشن استرداد استقلال کشور

به همه مبارک باد

یادداشت :

هنگامیکه جلد دوم کتاب " نام و ننگ " تولد دوباره خراسان کهن در هزارهء نو " را مینوشتیم، ضمن پژوهش بر دورهء اول تاریخ ادبیات کشور مان یعنی دوره میتراپی به یادگار هایی چند از این دوره بر خوردم که یکی هم جشن مهرگان بود. دریافتیم که بر خلاف آنچه که تا کنون از سوی محققین و پژوهشگران داخلی و خارجی و به ویژه ایرانیان عنوان گردیده که جشن مهرگان، جشن مهر و میترا است، چنین نیست. این جشن به مناسبت روز آزادی و استقلال کشورمان [بخدی = خراسان، افغانستان امروزی] که در تاریخ ادبیات بنام ایران ثبت است، می باشد.

و من سعی کردم اسناد تاریخی را در این زمینه پیشکش حضور نسلهای امروز و فردای جامعه خویش نمایم. تا باشد اگر امسال نه، سالها دیگر درفش کاوه (کاوبانی) را مردم سرزمین ما بر فراز البرزکوه، آسمایی، قلعه های شامخ بست و بلخ و هرات و بامیان و نورستان و پکتیا بر افرازند و به رقص و شادی در بهایی آزادی دوباره از شر ضحاکیان و ضحاک اندیشان، پردازند.

بنام عنوانی از کتابم را که مبین اثبات اولین جشن استرداد استقلال کشور بنام مهرگان است، برگزیده و اینکه تقدیم هموطنان خویش می نمایم.

و هم : این نوشته بنا بر ارتباط آن به فرد فرد ملت، به همهء آن سایت های که آدرس شان را در اختیار داشتیم بدون در نظر داشت موضعگیریهای سیاسی و فکری شان فرستادم، امیدوارم که نشرات برقی و مطبوع دیگر در داخل و خارج از کشور به نشر این نوشته از روی منابع نشر یافته، در صورت که خواسته باشند انجام به عمل آورند، تا بدینوسیله آگاهی از این جشن ملی حاصل گردیده و در تاریخ آینده کشور ما درفش این روز ملی کشور بر افراشته باشد.

مهرگان یا سومین یادگار دوره میتراپی :

برطبق آیه های شاهنامه فردوسی شخصیت مهرگان زاده اندیشه بازایی و استراد استقلال کشور در زمان سلطنت فریدون است.

فریدون یکی از شاهان پیشادین بلخی می باشد. فردوسی در شاهنامه می گوید:

فریدون چو شد بر جهان کامگار
ندانست جز خویشتن شه—ریار
برسم کیان تاج و تخت مهی
بیاراست با کاخ شاهنشهی
بروز خجسته سر مهر ماه
بسر بر نهاد آن ک—یانی کلاه
زمانه بی اندوه گشت از بدی
گرفتند هر کس ره ایزدی
دل از داوری ها بپرداختند
بآیین یکی جشن نو ساختند
نشستند فرزندگان شاد کام
گرفتند هر یک ز یاقوت جام
میء روشن و چهرهء شاه نو
جهان نو ز داد و س—رمه نو
بفرمود تا آتش افروختند
همه عنبر و زعفران سوختند
پرستیدن م—هرگان دین اوست
تن آسانی و خوردن آیین اوست
اگر یاد گارست از او ماه مهر
بکوش و برنج ایچ منمای چهر
ورابد جهان س—الیان پانصد
نیفگند یک روز ب—نیاد بد ۱

عده از دانشمندان و محققین ایرانی و غربی جشن مهرگان را آغاز مهر پرستی یا ظهور میترا میدانند. در حالیکه مهرگان کاملاً با میترا

پرستی تفاوت دارد. آیین میترایی بسیار پیشتر و مقدم تر از مهرگان بوده است.

از آنچه از میان حضرت فردوسی برمی آید و اضحای نکتة روشن می گردد که فریدون در آیین که داشت جشن نوی را افزود. آیین فریدون آیین سایش مهر = میترا (خورشید) بوده چنانکه فردوسی بزرگ این نکتة را کلاً روشن بیان میدارد:

فریدون به خورشید بر برد سر -- کمر تنگ بستش به کین پدر
و اما اینکه چرا جشن مهرگان را بنام مهرگان یاد کردند. اولاً اینکه این جشن، جشن استیصال کشور ما خراسان از ستم اعراب به شامی رفت یعنی آغاز پیروزی بر ضحاک تازی در همین ماه و روز صورت گرفت و در همین ماه و روز فریدون تاج شاهی به سر بر نهاده یعنی در ماه مهر (میزان) و استرداد استیصال کشور خویش را اعلام نمود و جشنی دیگر می رانیز با آیین یعنی بازیب و زینت و آرایش باشکوه به وجود آوردند.

فردوسی بزرگ می گوید:

بروز خجسته سر مهر ماه - بسر بر نهاد آن کیانی کلاه
دل از داوری ها پیرداختند - بآیین یکی جشن نو ساختند
بدین گونه برود جشن دیگر که عبارت از سده و نوروز بود جشن دیگری را اضافه نمودند و چون سر ماه مهر بود و آغازین روز پیروزی بر دشمن بنا این روز را بنام جشن مهرگان نامیده است. اما در رابطه به آیین فریدون که برخی هاین جشن را مربوط به آیین فریدون و آغاز ظهور میترا می دانند قبلاً اشاره شده که آیین فریدون بدون شک همان یزدان پرستی بوده و میترا "آفتاب - مهر" یا (میترا) به مثابه تجلی خدا مورد سایش قرار داشت.

ما امید ایم که قبل از آیین زرتشتی در بلخ = خراسان، میترا به مثابه واسطه میان خدا و آفریده هایش مورد سایش و پرستش بوده. درباره میترا به گونه مفصل و ارائه پژوهشهای محقق در کتاب اول بحث به عمل آمده است که خواننده میتواند به کتاب اول این مجلد مراجعه نماید. اینجاقط منظور این بود که تصحیح شود که جشن مهرگان جشن سایش و نیایش میترا نیست، و نمی توان آن را یک جشن دینی نامید. این جشن در پهلوی اینکه یک جشن نجومی (طبیعی) می باشد، یک جشن ملی و تاریخی است. به خاطری همین ملی بودن این جشن بود که اعراب مسلمان پس از تجاوز و اشغال کشور ما آن را در سرزمین اشغال شده خود تحریم نمودند.

دشمنی اعراب مسلمان با مہرگان:

قبلاً اشاره شده کہ ضحاک عرب بود. و ما عرب بودن ضحاک را از قول ابن بلخی در فارسنامه، مسعودی در مروج الذهب و عبدالحی کردیزی در زین الحجار و فردوسی در شاهنامه نقل کردیم. و ہم گفتیم کہ حضرت فردوسی اہریمین را در وجود ضحاک تازی بازشناسانده است. یکی از دشمنی های اعراب مسلمان با جشن مہرگان نیز زہنی بر این است کہ مردم سرزمین ما بلخ یا بلخ = باختر - ایران خراسان، یا بگفتہ خود اعراب، عجم بر عرب پیروز گردیدہ و این پیروزی را جشن می گرفتند. با توانستہ کہ شاید یک چنین جشن پیروزی بر خویش باشند. با در تماشای کہ مہرگان بہ مثابہ جشن استراذ استلال از سیطرہ ضحاک تازی تجلیل می گردید. پس از سیطرہ دوبارہ اعراب بر این کشور ہا از سوی اعراب فتح تحریم شد.

بہر حال، گزارشہای تاریخی پژوهشگران بہ وضاحت بہ شکلی از اشکال حکایت از ملی بودن این جشن می نماید مثلاً:

ابورحان البیرونی در آثار الباقیہ مینویسد:

«... سبب اینکہ این روز را ایرانیان بزرگ داشتہ اند آن شادمانی و خوشی است کہ مردم شنیدند فریدون خروج کردہ پس از آنکہ کاوہ بر ضحاک پیوراسب خروج نمودہ بود و او را مغلوب و منکوب ساختہ بود؛ مردم را بفریدون خوانند و کاوہ کسی است کہ بادشاہان ایران بہ رایت او یمین می جستند.

روز بیست و یکم رام، روز است کہ مہرگان بزرگ باشد و سبب این عید آن است کہ فریدون بہ ضحاک ظفر یافت و او را بہ قید اسارت در آورد و چون ضحاک را پیش فریدون آوردند ضحاک گفت مرا بخون جدت کش و فریدون از راه انکار این قول گفت ایاطمعی کردہ امی کہ باحم پسر و بھمان در قصاص ہمسرو قرین باشی بلکہ من تو را بخون کاوہی کہ در خانہ جدم بود می کشم پس بفرمود تا او را بند کردند و در کوہ دماوند (= البرز. س. ر) حبس نمودند و مردم از شر او راحت شدند و این روز را عید دانستند.

ابوسعید عبدالحی گردیزی در زین الاخبار نیز می‌بودن این جشن را آشکار ساخته می‌نویسد: «این روز مهرگان باشد، و (نام روز) نام ماه متفق اند، و چنین گویند: که اندرین روز آفریدون بایوراسب، که او را ضحاک گویند ظفر یافت. مر ضحاک را اسیر گرفت، و بست و به دماوند برد و آنجا به جس کرد او را.

مهرگان بزرگ باشد، و بعضی از معان چنین گویند: که این فیروزی فریدون بر یوراسب، رام روز بودست از مهرماه، و زرتشت که معان او را به هختمبری دارند، ایشان را فرمود است بزرگ داشتن این روز، و روز نوروز را» ۳

مسعودی در مروج الذهب نیز این جشن را جشن استقلال مردم خراسان دانسته می‌نویسد:

«پس از او پسر اتقابان پسر جمشید پادشاه شد و ملک بهفت اقلیم یافت و یوراسب را بگرفت و چاکه گفته شد در کوه دماوند بند کرد. بسیاری از ایرانیان و مطلعان اخبارشان چون عمر کسری و غیره گفته اند که فریدون روز بند کردن ضحاک را عید گرفت و آن را مهرگان نامید.» ۴

طبری هم بر معنی ملی بودن و اینکه این جشن به مناسبت استقلال کشور آزادی مردم از سیطره ضحاک تازی بوده اشاره نموده می‌نویسد: «آنگاه آفریدون او (ضحاک . س، ر) را به کوهستان دماوند (دماوند . س، ر) برد و فرمان داد تا کسان مهر روز مهرماه را که مهرگان بود و روز بند کشیدن یوراسب بود عید کنند و آفریدون بر تخت نشست.» ۵

در تاریخ کامل، عزالدین ابن اسیر نیز به عین معنی پرداخته می‌نویسد:

«گرفتار شدن آژی دهاک (ضحاک . س، ر) در روز مهرگان بود و ایرانیان در این هنگام گفتند {مهرگان برای کشتن کسی فرارید که مردم را سر می‌بید}» ۶

در همین کتاب ابن اثیر در معرفی ضحاک می گوید که:

«او (ضحاک . س . ر) در سواد در روستایی به نام "برُس" برپهنه‌ای از راه کوفه فرود آمد و سراسر زمین را بگرفت و با تم و بدکاری فرمان راند و دست به مردم کشی برگشاد. نخستین کس بود که آیین شوم دست و پا بیدن و بردار کردن را بنیاد نهاد. نخستین کس بود که با ژاپایه گذارد و درم به نام خود زد.» ۷

امردست و پا بیدن و بردار کردن تا به امروز در شریعت عرب

"اسلام" به مثابه یادگار ضحاک باقی است.

چیزی که در گزارش این رویداد، خشم ابن اثیر را با وجود ارائه تمکاری های ضحاک برمی انگیزد همانا ستایش بی حد و مغرورانه همباران و همشیریان فریدون، از کاوه و فریدون می باشد. بانمی تواند خشم خود را بنا بر عقیده و علامندی که به آیین اعراب دارد پنهان نماید. به همین خاطر در چند جایی ستایش های از کاوه و فریدون را افسانه و دروغ خوانده و حتی گاهی اسطوره های تاریخی مردمان ما را به سخریه گرفته می گوید: { دروغهای سنگفت تراز این است که آنها را فرو بهتسم } منظورش درباره کاوه و فریدون می باشد. در پلخ این عکس العمل ابن اثیر، مترجم کتاب دکتر محمد حسین روحانی در حاشیه نقدی و کنشی بر این سخریه های او نوشته که در بیخ بود اگر آن را نقل نمی نمودیم. دکتر محمد حسین روحانی مترجم کتاب تاریخ الکامل می نویسد:

«چنین سخنی را بهنگامی می توان گفت که انسان گمان برد افسانه (میتولوژی) دنباله رو آیین های سخت گیرانه منطقی است. حقیقت آنکه افسانه، مرزهای خرد و اندیشه را می شکافد و در گستره ای بسیار پهناور تراز مرزهای آنها به کار می پردازد و در همان بهنگام دارای آیین مندی های ویژه خویش است. افسانه، چکیده روان ناخود آگاه گروهی است که مردم در ده، رنج، آرزو ها و آرزومان خود را در کالبد آن می ریزند و بدین سان به آنها عینیت می بخشند. اثری دهک (ضحاک) یادگار و نمودگار روزگاران گذشته بسیار دور است که همسایگان شمالی باختری (منظور از کشور های عربی است) بر سر زمین ایران تاخند و چپاول و خون ریزی و کشتار

فراوان به راه انداختند و فرمانروایانی خودکامه برگماشتند که روزگاری دراز بر خاک پاک میهن مابه ستم فرمان رانند. اینان با مردم این مرز و بوم یگانه بودند زیرا محال است ایرانی اصیل با ستم میهنان خود چنین کند. آنکه چنین ستم ها روا دارد، بی گمان مزدور یا سرسپرده یگانان است

(کلمه اول).

فرمان روای خودکامه نخست و پیش از هر کاری به سراغ جوانان می رود و نیروی جوان میهن را فلج می کند. از میان همه هستی اینها نیز تنها با "منغر"شان سروکار دارد که آن را شست و شودهد و بوبارد

(کلمه دوم).

پایداری در برابر فرمانروای خودکامه نه از بالا که از طرف ترین ژرفای جامعه پیدامی شود و ربهری آن را رنجبری از توده های پیشه ورو شهری بدست می گیرد (کلمه سوم).

این ربهری نستوه جنبش مردمی، کسی است که بیش از همه مزه ستم را چیده است و شمشیر فرمانروای یگانه یا یگانه پرست، دل و جان و تن و پیکر خود او را پاینده است از آن رو که همه پسران جوانش را کشته اند و منغرشان را به خودکامه داده. آخرین ایشان همین امروز و فرداست که خوراک گراز و وحشی گردد. انگیزه او پیش و بیش از هر چیزی، راندن ستم از خویشان خویش است گرچه مالامال از عواطف انسانی و خواسته های مردمی نیز هست. (کلمه چهارم).

فرمانروای خودکامه، برای آوازه گری که یکی از دوازوی او برای پیدن و کار کردن است، گروهی از دانشمندان خود فروخته را پیرامون خود گردمی آورد و به هنگام بالا گرفتن کار، گواهی نامه ای به امضای همه اینان فراهم می آورد که در ازای این روزگاران دیرزی، در نهایت دادگری و مهربانی بر مردم فرمان رانده است. کاوه به کاخ پیداکرتانش می آورد و گواهی نامه را

می‌گیرد و می‌درد و به روی دانشمندان خود فروخته‌تف می‌اندازد و ایشان را "بایمردان دیو" می‌خواند و روشن می‌سازد که حساب "روشن اندیشان" خود فروخته از حساب توده‌های گسترده مردم جداست (کلمه پنجم).

نیروهای انقلابگر، خودکامه را از تخت به زیر می‌آورد ولی بجای کشتن وی، در دل کوه به زنجیرش می‌کشد زیرا او هرگز نمی‌میرد - اشاره به اینکه خطر همواره در کمین است و خودکامگی و سرکوب، هر خطه ممکن است بازگردد زیرا تناقض در گوهر این شبکه پویا نهفته است و این خود ریز و انگیزه پیروزی و پیروی آن است

(کلمه ششم) ... ۸

از سوی دیگر اگر مردم خراسان در تجلیل این جشن ملی یعنی جشن استقلال کشور، بعد از حمله اعراب در اوایل قرن اول، بحری از خود دفاع نشان ندهند و به ادامه آن مانند دفاع از نوروز نپردازند و عامل وجود داشت یک: منع اعراب با فشار و تهدید دوم اینکه: مردم به واقعیت درک نمودند که تجلیل از این جشن در معنی خود را با اشغال و استقرار سیطره دوباره اعراب البته این بار به وسیله اعراب مسلمان از دست داده بود، یعنی باری دیگر کشور در اشغال اعراب مسلمان واقع گردید. و بعد از چندین قرن حضور مستقیم اعراب، باز هم فرهنگ و آیین و سنت‌های شان حاکم بر سر نوشت مردم خراسان گردید چنانکه تا به امروز ادامه دارد. بدین لحاظ بوده که مردم خراسان به امید رهایی دوباره از شرستم فرهنگی و دینی اعراب تا برگزاری واقعی جشن استقلال و آزادی از تجلیل این جشن دست کشیدند و این کلاماً منطقی، هم می‌باشد. {خنده داریم، بود اگر که مانند امروزیان با حضور انگلیس، جشن آزادی از انگلیس را برگزار می‌نمودند.

ولی یادی از این یادگار دوره میترایی در تاریخ ادبیات اسطوره‌بی کشور ما، هم چنان در ذهن و خاطره‌های مردم با باقی مانده و این روز را بر غم اعراب و مستعرب‌های بومی آن، در برخی از نقاط کشور با نام جشن [برک ریزان]، جشن [خرمنی]، جشن [خرمن]، جشن [کاه کوبی] و نام‌های دیگری که ما از آن آگاه نیستیم برپا می‌داشتند.

پاریان این جشن را بنا به روایت که می‌گویند اردشیر بابکان در همین ماه تا جگنداری نموده تاجپوش از رژیم اسلامی کنونی بزرگ می‌داشتند. در زمان ساسانیان این جشن را بنام "میتراکاه" می‌نامیدند. و بدین عقیده بودند که ایند "میشره" یا "میترا" فره ایندوی را به اردشیر بخشیده است. ولی چنانکه ما بررسی کردیم این جشن بهیچوجه رابطه با فرشته "میترا" ندارد. جز اینکه نام ماه، بنام میترا یا مهر مسمی می‌باشد.

از طرفی دیگر چنانکه می‌دانیم در دوره میترایی که پژوهشگران آن را دوره باستان می‌گویند سال به دو فصل تقسیم بوده است: الف تابستان، هم (Hama) که هفت ماه را در بر می‌گرفته و دوم زمستان یا زین (Zayana) که پنج ماه بوده است که؛ آغاز تابستان را بنام نوروز و آغاز زمستان را بنام مهرگان جشن می‌گرفتند. همین اکنون، هم در تقویم محلی مردم پامیر روز اول پائیز همراه "میزان" را (نوروز تیره ماه) یاد می‌کنند و ابو یحییان بیرونی، هم "نیم سرده" یعنی نیم سال یاد نموده است.

بهر حال ما در دوره سوم تاریخ ادبیات خراسان که عبارت است از فصل سوم این کتاب می‌باشد در رابطه به اندیشه احیاء اعیاد ملی و فرهنگی باستانی خویش که نشانه از هویت ملی و فرهنگی جامعه‌امی باشد به تفصیل گپ خواهیم زد. و هم برای این موضوع خواهیم پرداخت که این جشن را چرا "مهرگان" می‌گفتند چنانکه حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده می‌نویسد که: «فریدون به مدد کاوه آهنگر و اکابر ایران بر ضحاک خروج کرد و او را بگرفت و بکوه دماوند در چاهی محبوس گردانید و آن روز را که بروی مستولی شد، مهر جان نام نهاد.»^۹

و همچنان در همین فصل تاریخ ادبیات مان از اولین سه سالار و شخصیت ملی کشورمان کاوه آهنگر و درفش را که او بر علیه تجاوز و ستم ضحاک برای نخستین بار برافراشت و همچنان سر نوشت این درفش ملی ما، که در تجاوز دوباره اعراب مسلمان در زمان عمر بن خطاب به سربندی سعد بن وقاص و غارت هستی آن از سوی اعراب غارتگر طوریکه خاوند شاه بلخی می‌گوید:

«برآن درفش انواع گوهرها نصب بود تا آنکه در جنگ قادسیه بدست عرب افتاد و عمر فرمود تا جواهر و سنگهای گرانهای آن

رامیان جنگجویان قسمت کردند.» ۱۰

بحث مفصل به عمل خواهیم آورد.

پنوشته ها:

- ۱- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه فردوسی، متن کامل، نشر قطره، تهران چاپ سال ۱۳۷۷ ص ۳۱
- ۲- ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر دانا سرشت، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۷، ص ۳۳۶-۳۴۰
- ۳- ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود گردیزی، تاریخ گردیزی، به تصحیح و تفسیر عبدالحی حبیبی تهران، چاپ ارمغان سال ۱۳۶۳، ص ۵۲۰
- ۴- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول چاپ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، سال ۱۳۷۸، ص ۲۱۹
- ۵- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ ۱۳۷۵، جلد اول ص ۱۳۸
- ۶- عزالدین ابن اسیر، تاریخ کامل، جلد اول، ترجمه دکتر محمد حسین روحانی انتشارات اساطیر، تهران، چاپ دوم سال ۱۳۷۴ ص ۸۲
- ۷- همانجا، ص ۷۹
- ۸- همانجا، حاشیه صفحات ۸۲-۸۳
- ۹- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، با اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۸۱، ص ۸۳
- ۱۰- محمد بن خاند شاه بلخی، روضة الصفات هندیب و تلخیص دکتر عباس زریاب، انتشارات علمی تهران ۱۳۷۵ ص ۱۱۴.

www.esalat.org